موضوع: علم حضوری و علم حصولی

نقش معقولات ثانیه در حل مشکل شناخت

در این جلسه به نقش معقولات ثانیه و کارکرد آنها را در معرفت شناسی در باب حل یکی از معضلات شناخت بررسی کنیم. این مساله تا آنجا که مشاهده شد، نه قبل از شهید مطهری و نه بعد از ایشان کسی متعرض آن نشده است، و این نشان از اندیشه ورزی خاص این شهید بزرگوار دارد. در کتاب «اندیشه های مطهر»، فصلی را به همین مساله اختصاص داده ایم.

اما مشکل شناخت چیست و نقش معقولات ثانیه در حل آنها کدام است؟

در باب معرفت و شناخت های حصولی که نقش مهمی در علوم ایفا می کند، مشکل مهمی وجود دارد و آن اینکه: حقیقت شناخت عبارت است از اینکه آنچه در ذهن است با واقعیت خارجی مطابقت داشته باشد، زیرا حیثیت علم، حیثیت کاشفیت از واقع است. اما کی این امر محقق می شود؟ وقتی که عالم با واقعیت معلوم ارتباط برقرار کرده باشد. به عبارت دیگر، این صورت های ذهنی به معرفت حضوری متصل باشد، زیرا تنها در این صورت است که می توان گفت آن صورتی که ذهن برداشته است، با واقعیت مطابقت دارد یا ندارد. اما اگر ذهن انسان بدون ارتباط و سر خود مفهوم سازی کند دیگر نمی توان آن را کاشف از واقع دانست. این مطلب همان چیزی است که علامه طباطبایی با عنوان بازگشت علم حصولی به علم حضوری از آن یاد کرده است. در میان فلاسفه غربی این مطلب توسط افرادی همچون دیوید هیوم نیز مطرح شده است. وی از فیلسوفان تجربه گرا است و می گوید: می توان بر معرفت های حسی اعتماد کرد، زیرا این معرفت ها از طریق حواس و در تماس با واقعیت اشیا به دست آمده اند. این سخن تا اینجا درست و پذیرفته شده است، اما کافی نیست، زیرا به صرف داشتن مفاهیم بدست آمده از یافته های حسی نمی توان مواد لازم برای نظام معرفت بشری را تامین کرد. حداکثر می توان از معرفت های جزئی به مفاهیم کلی ماهوی دست یافت و دیگر معقولات ثانیه منطقی و فلسفی که مابازاء خارجی حسی ندارند، قابل دستیابی نیست.

این مساله تا اینجا روشن و بدون مشکل است اما مشکل آنجا است که وقتی عقل می خواهد انتزاع مفهوم کند و صورت ذهنی بسازد، این سوال مطرح می شود که چگونه با واقعیت های خارجی ارتباط برقرار می کند؟

شهید مطهری در این باره می فرماید: «به هر حال معضلى كه در اينجا وجود دارد اين است كه ما چيزى را مى‏توانيم براى خود علم بدانيم و به آن اعتماد كنيم و برايش اعتبار قائل باشيم كه ذهن ما با يك ملاكى به آن دست يافته باشد و از يك راهى و به يك نحوى به او رسيده باشد و الّا اگر به او نرسيده باشد و از خودش خلق كرده باشد هيچ ملاكى براى قبولش نيست. ذهن دستگاهى است كه تنها خاصيت او شناختن است و شناختن يعنى اينكه صورتى از واقعيتى در نزد خود داشته باشد. اگر به واقعيتى نرسيده باشد چگونه از او صورتى دارد؟ و گفتيم كه آقاى طباطبائى برهان دارند بر اينكه اصلا براى ذهن محال است كه به واقعيتى نرسيده باشد و بتواند از آن واقعيت به نحوى صورتى داشته باشد؛ كه اين اصل، اصل خيلى درستى است. هيوم هم تا اينجا را بسيار بجا دريافته است كه آخر چرا من بايد به چيزى كه به آن نرسيده‏ام اعتماد كنم.

من به حواسم مى‏توانم اعتماد كنم، براى اينكه مى‏بينم كه آن را [يعنى صورت حاصل از شى‏ء خارجى را] از پيش خود اختراع نكرده‏ام، به چيزى رسيده‏ام و بعد از رسيدن به او اين صورت پيدا شده است. مثلا دستم به اينجا خورده است و حرارت يا برودتى را احساس كرده است. پس من اين را قبول دارم و غير اين را قبول ندارم.

نيمى از اين حرف، حرف درستى است. ولى اينكه مى‏گويد «غير اين را قبول ندارم» آيا با اين سرمايه كم، علم و معرفتى به دست مى‏آيد؟ حتى آنهايى كه خودت به عنوان علم و معرفت مى‏شناسى و قبول دارى، آيا همانها با اين سرمايه‏ها درست شده است؟ نه. خيلى چيزهاى ديگر هم هست كه خودت آنها را با آنچه قبول دارى مخلوط كرده‏اى و متوجه نشده‏اى در صورتى كه آنها از امور محسوس نيستند. اگر كسى اين مقدار را بگويد [و هيچ امر غير محسوسى را نپذيرد] ديگر به هيچ چيزى، هيچ اصلى، هيچ عليتى، هيچ ضرورتى نمى‏تواند قائل باشد».[[1]](#footnote-1)

تا اینجا اصل مشکل درباره شناخت بیان شد، اما راه حل آن کدام است؟ کانت برای این منظور راه حلی داده است. وی فهمید که حرف هیوم نقص دارد و سعی کرد آن را برطرف کند. وی گفت ما در باب معرفت و شناخت دو سرمایه در اختیار داریم: یکی ماده شناخت و دیگری صورت شناخت. ماده شناخت همان تصوراتی است که از راه حواس برای ما حاصل می شود، اما صورت شناخت عبارت است از مفاهیم کلی و عقلی که پیشینی و ماقبل تجربه هستند، و عقل این مفاهیم را خود دارد. از تلفیق این دو سرمایه، معرفت بشری نسبت به جهان شکل می گیرد. کانت این سرمایه های پیشینی برای عقل را مقولات دهگانه نامید.

شهید مطهری در این باره می فرماید: «به همين جهت است كه بعد از هيوم آمدند به نقص كار او رسيدند كه با آن سرمايه كم، علم و معرفت درست نمى‏شود. وقتى كه به نقص كار او رسيدند گفتند پس برويد بقيه سرمايه را به دست آوريد. بقيه سرمايه را كه خواستند به دست آورند به خطا رفتند و پنداشتند كه آنها سرمايه‏هاى مستقلى است كه ذهن به طور پيش ساخته از خودش دارد- مثل پلهايى كه قبلا به طور پيش ساخته مى‏سازند و بعد مى‏آيند در يك جايى نصب مى‏كنند- و بدون هيچگونه تماسى به هيچ شكلى با واقعيت خارجى، قبلا خود به خود اينها را ساخته است، آنگاه اين پيش ساخته‏هاى خودش را كه هيچ ارتباطى هم با عالم عين و خارج ندارد با فراورده‏هاى حواس ضميمه مى‏كند و از ضميمه شدن ايندو معرفت به وجود مى‏آيد. اين، نظريه‏اى بود كه كانت ارائه داد ولى نتوانست مشكل را حل كند به چند دليل كه ديگر آنها را تكرار نمى‏كنيم».[[2]](#footnote-2)

ایشان در جای دیگر می فرماید: « نظريه سوم مى‏گويد: آنچه كه از خارج وارد ذهن مى‏شود ماده شناخت را تشكيل مى‏دهد نه همه شناخت را. شناخت ما از عالم يك سلسله ادراكات ذهنى است كه اگر آن را بشكافيم مى‏بينيم ماده اين شناخت از بيرون آمده است و صورت آن را ذهن از داشته‏هاى خودش به آن داده است، كه نظريه كانت چنين نظريه‏اى است....

البته اولين مشكلى كه براى اين نظريه پيش مى‏آيد اين است كه چگونه از ضميمه شدن پيش ساخته‏هاى ذهنى با آنچه كه از خارج آمده است شناخت حاصل مى‏شود؟ اگر ما شناخت را عبارت از انعكاس مستقيم خارج در ذهن بگيريم، مسأله شناخت هم ديگر يك مسأله بسيار واضح و روشنى است: شناختن يعنى انعكاس بيرون در درون؛ آنچه كه در درون است تصوير مستقيم بيرون است. ولى آن كسى كه مى‏گويد نيمى از شناخت- و تازه آن هم نيم كمترش- تصوير بيرون است و نيم ديگرش را ذهن از خودش به آن داده است قهراً اين اشكال مهم براى او باقى مى‏ماند كه چطور به اين وسيله شناخت پيدا مى‏شود؟ يك سلسله صور و مفاهيم از بيرون آمده است و ذهن يك چيزهايى از خودش آورده و به آن اضافه كرده است؛ شما مى‏گوييد شناخت عبارت از مجموع اين ماده و صورت است. يك چيزى كه ذهن از خودش ساخته است چطور مى‏تواند ملاك شناخت بيرون باشد و حال آنكه هيچ رابطه‏اى با بيرون ندارد؟ آنچه با بيرون رابطه دارد فقط ماده شناخت است و حال آنكه در معنى و مفهوم «شناخت» يك نوع وحدت ميان «شناخت» و «خارج» اخذ شده است؛ يعنى اگر ميان آنچه كه شناخت ناميده مى‏شود و آنچه كه عالم بيرون ناميده مى‏شود بيگانگى باشد ديگر شناخت نمى‏تواند شناخت باشد. اين يك مشكل بسيار بزرگى است كه به هرحال در اين نظريه وجود دارد و بالاخره هم نتوانسته‏اند اين مشكل را حل كنند».[[3]](#footnote-3)

اما ببینیم چگونه می توان این مشکل را با معقولات ثانیه منطقی و فلسفی حل کرد؟ انشاءالله در جلسه آینده آن را تبیین می کنیم.

﴿.....﴾ اللهم صل علی محمد و آل محمد

1. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج2، ص 385 [↑](#footnote-ref-1)
2. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج2، ص 385- 386 [↑](#footnote-ref-2)
3. مجموعه آثار، شهید مطهری، ج10، ص 251- 252 [↑](#footnote-ref-3)